



۰۵ اکتوبر، ۲۰۲۶

احمد فواد ارسالا

## انحراف زیر آتش: کامدیش، حملات هوایی و برون سپاری بحران داخلی پاکستان



رویداد کامدیش یک حادثه جداگانه نیست. این بخشی از یک تمثال گسترده‌تر است، تمثالی که وقتی در کنار گسترش حملات هوایی خارج از سرحدات پاکستان در داخل افغانستان قرار داده شود، به روشنی دیده می‌شود. این دو در کنار هم یک ستراتیژی ثابت را نشان می‌دهند. ناامنی داخلی در داخل پاکستان افزایش می‌یابد و پاسخ آن به بیرون منتقل می‌شود، هم از راه‌های پنهانی و هم آشکار.

کامدیش بُعد پنهانی را آشکار ساخت. حملات هوایی بُعد آشکار را نشان می‌دهند. در کامدیش، نیروهای افغان شمار زیادی از جنگجویانی را که از پاکستان عبور کرده بودند کشتند و اسیر گرفتند، و کابل به گونه صریح ادعا کرد که این افراد با حمایت، تسهیل و سازمان دهی از

آن سوی مرز اعزام شده بودند. این ها افراد مستقل نبودند. آن ها بخشی از یک تلاش سازمان یافته برای ایجاد بی ثباتی در داخل افغانستان با استفاده از نیروی جذب شده بودند.

اما وقتی این مدل در میدان شکست خورد، تشدید تنش متوقف نشد. فقط شکل آن تغییر کرد. در عرض چند روز، پاکستان در چندین ولایت افغانستان، از جمله کنر و هلمند، حملات هوایی انجام داد. این حملات از سوی اسلام آباد به عنوان عملیات “بر اساس اطلاعات” علیه پناهگاه های جنگجویان توجیه شد. با این حال، مقام های افغان و ناظران بین المللی از تلفات غیرنظامیان، از جمله زنان و کودکان، خبر دادند، که دست کم نه تا ده کشته تأیید شده است.

این طرز دید دو مسیر اهمیت دارد.

در یک مسیر، جنگجویان نامنظم برای ایجاد بی ثباتی از مرز عبور داده می شوند. در مسیر دیگر، از قدرت هوایی استفاده می شود تا این روایت تقویت گردد که تهدید از داخل افغانستان سرچشمه می گیرد. این دو در تضاد نیستند. بلکه مکمل یکدیگرند.

منطق آن ساده است. اگر حملات داخلی در پاکستان افزایش یابد، دولت به یک علت خارجی قابل مشاهده نیاز دارد. این علت باید نشان داده شود، نه فقط ادعا گردد. حملات هوایی این نمایش را فراهم می کند. آن ها تصویری از تلافی، دفاع پیشگیرانه و اقدام علیه یک دشمن خارجی ایجاد می کنند.

اما توالی رویداد ها داستان دیگری را بیان می کند.

خشونت جنگجویان در داخل پاکستان افزایش یافته است، که باعث شده ادعا شود خاک افغانستان به عنوان پایگاه برای حملات استفاده می شود. به جای حل این تحركات داخلی، پاکستان تشنج را به آن سوی خط فرضی دیورند منتقل می کند. حملات به عنوان ضرورت ارائه می شود. روایت به عنوان دفاع از خود شکل داده می شود. اما نتیجه بارها شامل تلفات غیرنظامیان و افزایش تشنج منطقه یی بوده است.

این مهار نیست. این جابه جایی است.

نمونه ها تاریخی این نتیجه را تقویت می کند. پاکستان در طول سال ها چندین دور حملات هوایی در داخل افغانستان انجام داده است، که اغلب پس از افزایش خشونت داخلی صورت گرفته اند. این عملیات ها همواره به عنوان دقیق، هدفمند و مبتنی بر اطلاعات توصیف شده اند. در عین حال، مقام های افغان و ناظران مستقل بارها از کشته شدن غیرنظامیان و تخریب ساختارهای غیرنظامی گزارش داده اند.

فاصله میان ادعا و نتیجه، پایدار است.

آنچه کامدیش به این نمونه می‌افزاید، افشاگری است. وقتی جنگجویان در شمار زیاد زنده اسیر می‌شوند، کنترل روایت دشوارتر می‌شود. شهادت‌ها ظاهر می‌گردد. مسیرهای جذب نیرو آشکار می‌شود. استفاده از جمعیت‌های آسیب پذیر، از جمله افغان‌های بی جا شده، به بخشی از تصویر عملیاتی تبدیل می‌شود.

و این‌جا است که تناقض تیزتر می‌گردد.

در سال ۲۰۰۹، در جریان نبرد پیشین کامدیش، شورشیانی که به مواضع نیروهای امریکایی و افغان حمله کردند، انگیزه ایدیولوژیک داشتند. آن‌ها منسجم، با انگیزه و قادر به ادامه حمله هماهنگ بودند. وثریت آن‌ها تصادفی نبود. این توانایی بر باور، ساختار و سازمان دهی درازمدت استوار بود.

در سال ۲۰۲۶، این مدل تضعیف شده است.

جنگجویانی که در یورش اخیر کامدیش استفاده شدند، فاقد آن بنیاد ایدیولوژیک بودند. گزارش‌ها نشان می‌دهد که بسیاری از آن‌ها با وعده‌های نادرست جذب شده، از مرز عبور داده شده، آموزش کوتاه‌مدت دیده و سپس اعزام شده‌اند. هنگامی که با مقاومت روبه‌رو شدند، ایستادگی نکردند. آن‌ها فروپاشیدند. کشته شدند، اسیر شدند یا پراکنده گردیدند.

این تفاوت نتیجه را توضیح می‌دهد. اما همچنین تشدید تنشی را که پس از آن آمد، روشن می‌سازد. وقتی نیروهای نیابتی به نتیجه مورد نظر نمی‌رسند، قدرت هوایی جایگزین می‌شود. این روش سریع‌تر، قابل مشاهده‌تر و از نظر سیاسی آسان‌تر قابل ارائه است. یک عملیات پنهانی ناکام می‌تواند پنهان بماند. اما یک حمله هوایی نمی‌تواند. این یک پیام می‌فرستد، هم در داخل و هم در سطح بین‌المللی.

اما این پیام، نشان قدرت نیست. نشان فشار است.

پاکستان امروز با یک وضعیت امنیتی داخلی روبه‌رو است که در چندین جبهه رو به وخامت است. حملات جنگجویان از نظر تعداد و شدت در حال افزایش است. توانایی دولت برای مدیریت این تهدیدها در داخل، زیر فشار قرار دارد. در چنین شرایطی، برون‌سپاری بحران به یک ابزار مدیریت روایت تبدیل می‌شود.

مسئولیت به بیرون منتقل می‌شود. اقدام به آن سوی مرز انتقال می‌یابد. پاسخ‌گویی از ساختارهای داخلی دور می‌شود.

اما این طرز برخورد هزینه دارد.

هر حمله هوایی بی‌اعتمادی را عمیق تر می‌کند. هر تلفات غیر نظامی مشروعیت را تضعیف می‌کند. هر عملیات نیابتی ناکام، سازوکار اصلی را آشکار می‌سازد. با گذشت زمان، فاصله میان روایت و واقعیت به حدی گسترش می‌یابد که دیگر قابل حفظ نیست. کامدیش یک نمونه روشن است.

یک عملیات پنهانی شکست خورد. جنگجویان اسیر شدند. ساختار پشت آن‌ها آشکار گردید. در عرض چند روز، اقدام نظامی آشکار به شکل حملات هوایی دنبال شد. این توالی تصادفی نیست. این یک مدل سیستماتیک است.

هیچ دولتی نمی‌تواند با صادر کردن بی‌ثباتی، خود را باثبات سازد. و نمی‌تواند بحران‌های داخلی را به‌گونه دوامدار با انتقال آن‌ها به بیرون پنهان کند. تکیه بر قدرت هوایی برای جبران ناکامی سازوکارهای نیابتی، راه حل نیست. این نشانه فرسودگی ستراتیژیک است. کامدیش و حملات هوایی پس از آن، رویدادهای جداگانه نیستند. آن‌ها دو جلوه از یک مشکل واحد هستند.

و این مشکل دیگر در داخل مرزهای پاکستان محدود نمانده است.